**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020827**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر کلام مرحوم آقای آخوند در تفسیر معانی حرفیه بود. مرحوم آخوند می‌فرمودند که معانی حرفیه همان با معانی اسمیه، یعنی حروف و اسماء موضوع له‌شان یکی است، مستعمل فیه‌شان هم یکی است، ولی حرف وضع شده است برای این که آن معنای واحد به نحو غیر استقلالی و حالت غیر ملاحظه شود و اراده شود و اسم وضع شده که همان معنا به نحو مستقل و بنفسه اراده شود و لحاظ شود، ‌و لحاظ معنا هم در معنای موضوع له و مستعمل فیه اخذ نشده بلکه البته وضع جداگانه دارد و بنابراین به خاطر همین هم نمی‌شود جای حرف اسم گذاشت، اصلا اینها وضع‌های متفاوت دارند ولی با این حال موضوع له و مستعمل فیه‌شان یکی هست، کیفیت استعمال و نحوۀ استعمالشان به تبع وضع مستقلی که دارند متفاوت است، این چکیدۀ فرمایش مرحوم آقای آخوند بود.

مرحوم آقای خویی اعلی الله مقامه نقض می‌کنند که اگر حرف شما درست باشد باید عناوین طریقیه، این عناوین حرف باشند، بعد ایشان اینجوری دارند که، این عبارت از آقای شهیدی من دارم می‌خوانم که چهارمین اشکالی که به مرحوم آقای خویی شده ما ذکره السید الخویی قدس سره من النقض بالعناوین الطریقیة کما فی قوله تعالی «وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ اْلأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ اْلأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» حیث ان یتبین من الخیط الابیض من الخیط الاسود لتحقق نفس الفجر و یکون تبینه طریقا محضا فلو اکل او شرب لاجل عدم تبین طلوع الفجر له ثم تبیّن له طلوع الفجر حین اکله و اشربه حُکِمَ ببطلان ثوب الا فی مورد الخاص و هو ما دون نظر الی الافق فلما یر شیئا و ذلک للنص الخاص.

یک سری بحث‌هایی در مورد این آیۀ شریفه و بحث‌های فقهی و امثال اینها هست که به آنها کار نداریم، از کل آنها می‌گذریم ولی اصل بحثی که هست آیا این نقض ایشان صحیح هست؟ آیا نتیجۀ تفسیر مرحوم آخوند از معنای حرفی این هست که عناوین طریقیه حرف باشند، این درست است؟ کأنّ آقای خویی اینجوری می‌خواهند، حالا اصل تفسیر کلام آقای خویی را ببینیم چه شکلی هست، گویا آقای خویی کأنّ می‌خواهند بگویند که در عناوین طریقیه حکم مال واقع هست و آن عنوان طریقی خودش ملاحظه نمی‌شود بما هو موصل الی الواقع ملاحظه می‌شود، بنابراین این معنایش این است که کأنّه موضوع له، یعنی بخواهیم مقایسه کنیم با فرمایش مرحوم آخوند باید اینجوری بگوییم، چون مرحوم آخوند بیانشان این هست که موضوع له اسماء و حروف یکی است، کیفیت استعمالشان متفاوت است، گویا آقای خویی می‌خواهند اینجوری بگویند لازمۀ فرمایش شما این هست که موضوع له عناوین طریقیه و ذو الطریق یکی باشد، یعنی تبیّن خیط ابیض من الخیط الاسود با آن ذو الطریق یعنی آن واقع موضوع له‌شان یکی باشد، کیفیت استعمالشان فرق داشته باشد، آن ذو الطریق استعمالشان مستقل بما هو هو است، عناوین طریقیه استعمال که می‌شوند بما هو حالة لغیره، گویا اینجوری ایشان می‌خواهند نقض مطرح کنند.

آقای شهیدی در پاسخ اینجوری می‌فرمایند: و فیه أنّ المعنی الحرفی لابدّ ان یلحظ حالةً لمفهوم آخر یکون مدخولا له او سابقا علیه اما التبین فی الآیة الکریمة فقد لوحظ فی مقام الارادة الاستعمالیة مستقلا لا حالة لمفهوم آخر نعم یستظهر منه العرف أنّ الحکم متعلق بواقع طلوع الفجر و انما أخذ العلم و التبین فی الخطاب لأنّه طریق الی احراز موضوع الحکم فیکون نظیر الاکرام باکرام هذا الجالس حیث یراه العرف عنوانان مشیرا الی الموضوع الواقعی من دون خصوصیة لعنوان الجالس.

این بیانی هست که آقای شهیدی در پاسخ دارد.

اصل این مطلب درست است که عناوین طریقیه در مقام ارادۀ استعمالی مستقل لحاظ می‌شوند و بر خلاف عناوین حرفیه و حروف که در مقام ارادۀ استعمالیه حالت غیر ملاحظه می‌شوند، ولی توضیحی که ایشان در مورد نحوۀ بحث عناوین طریقیه دارد توضیح درستی نیست. من حالا یک اشاره‌ای به این بحث بکنم، ما این بحث را مفصل در ذیل بحث این که آیا رکن استصحاب واقع هست یا شک هست آنجا بحث کردیم، ولی حالا مقداری از این بحث را که در روشن شدن عناوین طریقیه در این بحث مفید است را عرض بکنم، ببینید ما یک سری عناوین داریم، عناوین واقعی هست، مثلا می‌گوید اذا کان اللباس نجساً لا یجوز الصلاة فیه، نجاست موضوع هست برای حرمت صلاة. یا اذا کان الثوب طاهرا یجوز الصلاة فیه. طهارت موضوع هست بر جواز صلاة. یک سری عناوین دیگری ما داریم این عناوین طریقیه است، مثلا می‌گوییم اذا علمتَ ان الثوب نجسٌ، فلا یجوز لک الصلاة فیه. ببینید بین این دو جمله که اذا کان الثوب نجساً لا یجوز الصلاة فیه و اذا علمتَ ان الثوب نجسٌ لا یجوز الصلاة فیه آیا اینها مفادشان یکی است؟ یعنی علم که ما می‌گوییم اینجا طریقی است یعنی چی اینجا طریقی است؟ یعنی مثلا اذا علمتَ ان الثوب نجسٌ یعنی اذا کان الثوب نجساً دو تا جمله مفادشان یکی است؟ پاسخ مطلب این است که خیر، تفاوت این دو جمله در جزاء هستند نه در شرط. اوّلاً در مقام مراد استعمالی بین این دو جمله فرقی نیست، یعنی به این معنا آن که موضوع اخذ شده در هر دو در مراد استعمالی ملاحظۀ مستقل می‌شود، اینجور که آقای شهیدی هم اشاره می‌کند درست هم هست. در مقام مراد تفهیمی هم در ناحیۀ شرط بین اینها فرقی نیست، فرق نیست یعنی در هر دوی اینها آن که شرط قرار گرفته همان مراد تفهیمی هست، چیز دیگری مراد تفهیمی نیست. در مقام مراد جدی هم همین است، در هیچ یک از این مراتب آن چیزی که شرط هست عنوان مشیر نیست، اینجوری که آقای شهیدی اشاره می‌کند مقایسه می‌کند این را با علیک بهذا الجالس، عنوان مشیر. در عنوان مشیر ولو علیک بهذا الجالس در مقام استعمال شما بهذا الجالس را می‌آورید ولی حکم ثبوتی در حکم ثبوتی این جالس بودن دخالت ندارد. عناوین طریقی این سنخی نیستند، نه عناوین طریقیه دخالت در حکم دارند، فقط تفاوتش در این هست که حکمی که در جزاء ذکر شده است در عناوین طریقیه با سایر عناوین فرق دارد. مدل حکم و سنخۀ حکمش فرق دارد، توضیح ذلک این که ببینید وقتی ما می‌گوییم که اذا کان الثوب نجسا لا یجوز الصلاة فیه آن محمول ما حکم واقعی است، ولی وقتی می‌گوییم اذا علمتَ ان الثوب نجسٌ لا یجوز لک الصلاة فیه، این ناظر به حکم ظاهری است یا حکم فعلی است، یعنی حالا مثلا مفهوم این جمله که دارد معنایش این است که اگر شک داشته باشید می‌توانید نماز بخوانید، می‌توانید نماز بخوانید یعنی ظاهرا، ظاهرا شما می‌توانید نماز بخوانید، ولی یک حکم واقعی داریم در آن حکم واقعی نجاست مانع واقعی است، این نجاستی که مانع واقعی است، مانع ظاهری نیست، در صورتی که علم نداشته باشید، مانعیت ظاهریۀ نجاست مختص صورت علم است، بنابراین محمول ما حکم ظاهری است، و ان شئت قل حکم فعلی است. حالا ما بین حکم ظاهری و حکم فعلی فرقی قائل نیستیم ولی این این شکلی است. بنابراین نسبت به حکمی که در محمول اخذ شده است این موضوع، موضوعیت دارد، ولی فرقش این است، در عناوین طریقیه علاوه بر آن حکمی که در محمول ما داریم یک حکم دیگری داریم که نسبت به آن حکم علم دخالت ندارد، اذا علمتَ ان الثوب نجس لا یجوز لک الصلاة فیه، این لا یجوز ناظر به حکم ظاهری است، موضوع حکم ظاهری حرمت صلاة، عدم جواز صلاة در لباس نجس علم به نجاست است، علم در موضوع حکم ظاهری اخذ شده، علم به نجاست. ولی در موضوع حکم واقعی اخذ نشده، ما از همین جملۀ اذا علمتَ أنّ الثوب نجسٌ لا یجوز لک الصلاة فیه می‌فهمیم که یک حکم دیگری غیر از حکمی که در جملۀ ما جزاء قرار گرفته است وجود دارد و این حکم، قضیۀ ما در مقام تنجیز و تعذیر آن حکم واقعی است. یک حکم واقعی وجود دارد، عدم جواز صلاة در ثوب نجس واقعی و این جملۀ ما به جهت تنجیز آن حکم واقعی هست و مفهومش البته تعزیر آن حکم واقعی، چون این جملۀ ما مفهوم دارد دیگر، مفهومش این است که اگر ندانستید که لباس نجس است می‌توانید با آن نماز بخوانید، یعنی نماز خواندن با لباس مشکوک الطهارة مانعی ندارد، البته این که حالا صحیح واقعی مجزی است یا مجزی نیست به آن کار ندارد، آن هم باز در مقام ظاهری می‌خواهد بگوید که می‌توانید نماز بخوانید، معذّر ظاهری است. بنابراین نسبت به حکمی که جزای ما از او حکایت می‌کند، نسبت به آن حکم و مفاد جزا و معنای جزا هست که حکم ظاهری است، نسبت به او موضوعی که اخذ شده تمام، یعنی دخیل است، این فرق دارد با علیک بهذا الجالس که عنوان مشیر هست. این اصلا عنوان مشیر نیست، نه یک حکم واقعی هست و یک حکم ظاهری هست در موضوع حکم ظاهری دخالت دارد. بله عرض کردم یک حکم دیگری هست نسبت به آن حکم دیگر آن هم عنوان مشیر هم نیست اصلاً، نسبت به او عنوان مشیر هم نیست، یک حکم دیگری هست که آن حکم دیگر درش علم اخذ نشده است که آن حکم واقعی است. مقایسۀ عناوین طریقیه به عناوین مشیره اصلا درست نیست، اینها ربطی به هم ندارند. حالا یک مثال دیگری هم اینجا من بزنم که بحث روشن‌تر بشود، این عناوین طریقیه‌ای که ما می‌گوییم یعنی عناوین کاشفه از واقع، حاکیۀ از واقع، مثل علم، کاشف از واقع است، احتمال، که مرتبه‌ای از کشف از واقع را دارد. شما یک موقعی می‌گویید که اذا علمتَ أنّ الثوب نجسٌ لا یجوز الصلاة فیه، یک جمله است. یک موقعی می‌گویید که اذا احتملتَ أنّ الغذاء مضرٌّ لا یجوز لک اکلُه. هر دوی این جملات عناوینی که درش اخذ شدند عناوین طریقیه است، یکی‌اش علم است که عنوان طریقی است، یکی احتمال است که عنوان طریقی است، و هر دوی اینها در مقام بحث تنجیز هست که می‌خواهند بگویند که. حالا اجازه بدهید سه تا جمله به کار ببرم که مقایسه راحت‌تر بشود. اذا علمتَ أنّ الثوب نجس یحرم الصلاة فیه. اذا احتلمتَ ان الغذا مضرٌّ لا یجوز اکله. جملۀ سوم اذا احتلمتَ ان اللباس طاهرٌ جاز لک الصلاة فیه. اینها سه تا جمله هستند، هر سه جملۀ اینها محمول ما، جزای ما یک حکم ظاهری را بیان می‌کنند، این حکم ظاهری که این قضیۀ شرطیه در صدد افهام آن هست این حکم ظاهری کشف می‌کند یک حکم واقعی بوده که این دلیل‌ها برای تعذیر یا تنجیز آن حکم واقعی صادر شده‌اند. یعنی ما یک حکم واقعی داریم حرمت صلاة در لباس نجس، یا بفرمایید عدم صحت صلاة در لباس نجس، این حرمت که من به کار می‌برم مرادم حرمت تکلیفی نیست، حالا حرمت وضعی باشد که عدم صحت عبارت بهتری هست. عدم صحت، عدم جواز تعبیر بکنیم فرق ندارد، خب این حکم واقعی در مقام ظاهر یک مرتبۀ تعذیر دارد، یک مرتبۀ تنجیز دارد. ما می‌گوییم این حکم واقعی با علم تنجیز پیدا می‌کند، تبدیل می‌شود به حکم منجز. محمول ما اینجا حکم منجز است، یعنی اذا علمتَ أن الثوب نجسٌ لا یجوز الصلاة فیه این حکم منجز است. در آن مثال دوم حکم واقعی ما حرمت اکل مضر واقعی است، این عبارت ما می‌خواهد بگوید که آن حکم واقعی با احتمال هم تنجیز می‌شود، ناظر به این هست که احتمال منجز واقع است، بنابراین اذا احتملتَ أنّ الغذاء مضر، نه این که احتمال اینجا هیچکاره است، احتمال در محمول ما که حکم منجز است تمام الموضوع است اصلا، اصلا تمام الدخیل است، این جمله در مقام این هست که احتمال این حکم منجز را می‌آفریند، بله این احتمال در حکم واقعی دخالت ندارد، ولی محمول ما حکم واقعی نیست، جزای ما حکم واقعی نیست، حکم منجز است. جملۀ سوم در مقام تعذیر است، می‌گوید اذا احتملتَ ان اللباس طاهرٌ جاز لک الصلاة فیه. یعنی آن حرمتی که برای نماز خواندن در لباس نجس هست آن حرمت در این نیست. حالا من به جای، حالا این مثال را من حکم وضعی اینجا زدم، شما برای این که مثال راحت‌تر بشود به جای آن همه را اکل بزنید، اذا علمتَ أن الغذاء نجسٌ حرم اکله. اذا احتلمتَ ان الغذاء مضرٌّ حرم اکله، اذا احتملتَ ان الغذاء نجسٌ جاز اکله. این معنایش این است که ما یک حرمت اکل نجسی داریم که این حرمت اکل نجس با علم به نجاست تنجیز پیدا می‌کد و تبدیل می‌شود به حکم منجَّز. ولی با احتمال منجز نمی‌شود. جاز لک اکله نفی حکم منجز است که آن مرتبۀ حکم ظاهری است. می‌خواهد بگوید حکم منجز نمی‌شود با مجرد احتمال، احتمال نجاست حرمت اکل را نمی‌آورد، ولی احتمال مضر بودن حرمت اکل را می‌آورد. بنابراین محمول ما در جملات طریقیه یا بفرمایید جزای ما در عناوین طریقیه با عناوین غیر طریقیه فرق دارد. این سه جمله‌ای که من عرض کردم این در قبال این می‌توانید این سه جمله را بگویید، بگویید که الشیء النجس حرام اکله، اینجا الشیء النجس حرام اکله یعنی حرمت حرمت واقعی است ورای این یک حکم دیگری نیست، الشیء المضر یحرم اکله، یحرم اکله حرمت واقعی ورایش حکم دیگری نیست. ولی عناوین طریقیه محمولش حکم ظاهری است، حکم ظاهری یعنی حکم منجَّز یا نفی حکم منجز، یعنی معذر، معذریت، ناظر به معذر بودن نسبت به حکم واقعی است. در اینجا محمول ما حکم ظاهری است، نسبت به محمول موضوع دخیل است، اینجور نیست که دخیل نباشد، ولی در این عناوین طریقیه یک حکم دیگری داریم که آن حکم دیگر که حکم واقعی است درش احتمال و علم دخالتی ندارد، تفاوت اینها این است، و این است که متأسفانه به دلیل عدم تحلیل صحیح این عناوین طریقیه بحث‌ها خیلی مسیرش را منحرف شده، مثلا شهید صدر در بحث شک در موضوع ادلۀ استصحاب اخذ شده ایشان می‌گوید این شک دخالت ندارد حکم روی واقع است، که ما آنجا عرض می‌کردیم که اصلا این معقول نیست، در خود حکم ظاهری شک دخیل است، بله یک حکم واقعی داریم که استصحاب برای تنجیز یا تعذیر آن حکم واقعی است و بحث ما سر این نیست که در آن حکم واقعی شک دخالت دارد یا دخالت ندارد، سر آن حکم ظاهری است، که آن حکم ظاهری حتما باید شک دخالت داشته باشد، اذا شککتَ انّ الشیء السابق باق فهو باقٍ که ادلۀ استصحاب می‌گوید در اینجا شک دخالت واقعی، دخالت دارد، حالا نسبت به آن حکم واقعی دخالت داشته باشد یا نداشته باشد به این ربطی ندارد، درست قضیه تحلیل نشده این است که بحث‌ها اصلا از مسیر خودش منحرف شده یک مسیر جدیدی را پیموده که اصلا به نظر مناسب نمی‌آید. این است که علی ای تقدیر با این صحبت‌هایی که شد بحث‌های حکم طریقی، عناوین طریقیه اصلا هیچ ربطی به معانی حرفیه ندارند. در هیچ مرحله‌ای از مراحل اراده‌هایی که به نحوی از انحاء با جمله در ارتباط هستند، در مرحلۀ ارادۀ استعمالی، در مرحلۀ ارادۀ تفهیمی، در مرحلۀ ارادۀ جدی عناوین طریقیه، طریقی بودنش هیچ دخالت ندارد. عناوین طریقیه از این جهت فرق دارند با عناوین غیر طریقیه که عناوین طریقیه کاشف یک حکم دیگری هستند که آن حکم دیگر درش علم و احتمال و این عنوان‌های طریقی دخالت ندارد. این ما حصل عرض ما.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد